

قدس: حلاج؛ شجره موسی یا عیسی یا جبرئیل. یا قدس غیب، یا قدس اسم، یا قدس فعل، یا حجاب علین که مقدس است.

قرب: نزدیکی، خویشاوندی، تهی گاه، مرتبه و منزلت، همسایگی و همجواری است. ضد بُعد به معنای دوری. نزدیکی آدمی به حق از راه مکاشفه و مشاهده است. نزدیکی قلب به محبوب. قرب واقعی آن است که آدمی خود را نبیند و هر چه بیند او باشد. قصد: نیت، عزم، اراده، آهنگ چیزی کردن است. قصد، عزم عروج از موطن قلب به حضرت الهی است.

قطب: در لغت به معنای ستون آسیا و چرخ و کوکبی ساکن نزدیک فرقدان و مهترکه مدارکار با وی باشد. در نزد صوفیه قطب که او را غوث نیز گویند کسی است که موضوع نظر خداوند است. او کسی است که اهل حل و عقد بوده و از اولیاء الله است و خدا، طلسم اعظم بدو داده است. او انسان کامل و رهبر بزرگ صوفیان می باشد. او از مردان خداست که ارشاد و هدایت خلق بدو واگذار شده و مدار متصرفات او از عرش تا فرش است.

مولوی:

قطب آن باشد که گرد خود تند

گردش افلاک گرد او بود<sup>۱</sup>

ای عاشق موفق، وی صادق مصدق

می بایست چو گردون بر قطب خود تنیدن<sup>۲</sup>

قلب: میان، وارونه، عضو درون، دل، ضمیر و وجدان آدمی. قلب ظرف وحی و الهام و اشراق است که آن را طور دوم دل گویند.

جوهر نورانی مجرّدی که حد فاصل میان روح و نفس است، حقیقت انسان است که انسانیت با او تحقق می یابد.

قلب کلی

قوس ابد

۱. مشوی.

۲. دیوان شمس، ج ۴، ب ۲۱۴۱۷.

قوس ازل

قوس علم قدیم

قوس قدر

قوس قضا

قوس مشرق: قوسی که در هوا ظاهر می‌شود. یا عنصر چهارم که رمی حیات دایمه ارواح و اجسام از آن است. فیض نور آن از اطباق عرش یا قلب یا عقل است.

قوس ملایکه

قوت مخیمه: قوت عبارت است از ابداء آثار و افعال.

حلاج: عالمی است محیط به فلک شمس و قمر. قوه فاعله است که از قوای فعل حق در عالم باشد.

قوت فاعله



کافر: از کفر، صاحب مقام تفرقه. به کسی گویند که از مقام جمع به فرق آمده باشد. هر کسی که از حق غافل است.

کبریت احمر

کرسی: ← عرش.

کرسی نور: ← عرش.

کشف: پرده برداشتن، برهنه کردن. ظهور آنچه پنهان و نهان باشد.

کشف هیانی: از تفکر و رفتن و سیر و سلوک که سالکان عارف موحد گویند: سیر،

کشفی هیانی می‌خواهد نه استدلالی که ترتیب مقدمات معلومه باشد.

کشف غیب

کعبه: خانه خدا که حاجیان به زیارت آنجا می‌روند. کعبه مقام وصل است. روی

پروردگار. کعبه ازل: کنایه از مقام لاهوتی است. کعبه دل به دل مؤمن گویند.

حلاج: خانه حق، یا صدر، یا قلب، یا معدن روح، یا منظر عقل است.

کفر: از کفر به معنای روی چیز را پوشانید، پوشیدن لباس بر روی زره، پوشانیدن

شب چیزی را. کفر در ادب صوفی: ظلمت عالم تفرقه را گویند. پوشیدن وحدت در

کثرت است. کفر حقیقی عبارت از فناست.

کلمه: تجلی علم خداوند به اعتبار ظهور آن است. همه موجودات عالم مظاهر حق هستند، لذا به هر یک کلمه الهی گویند.

کلمه علیا: توحید است و آن تعریف حق از بنده است برای افراد قوم از حدوث که گواه بر گفته اوست: «السُّ بربکم».

کلمه متصله: اسم اعظم است.

کلمه واحده

کوه: کنایه از تن آدمی است که حجاب حقیقت باشد. با این حال، مظهر حق و مقام عبودیت است.

□ □ □

لاهورت: از لَهت، اصل آن «لاه»، «وَلَه» و «نَالَه» است. منظور خداوند، عالم غیب، جهان معنوی در برابر ناسوت که طبیعت و جهان مادی است. حیات ساری در ممکنات است.

لحظ: به گوشه چشم نگرستن، توجه دل به امور غیبی است که برای او آشکار می شود. دید چشم دل است.

لطف: نرمی و نازکی در کار. آنچه بنده را به طاعت حق نزدیک کند و از معاصی دور کند. تربیت عاشق از سوی معشوق به سمت رفق و مدارا و مواسات تا اینکه توان آن جمال در نهایت کمال برای او حاصل گردد.

لطیف

لوح انوار: سین یاسین و موسی لوح انوار حقیقت است و از موبه حق نزدیکتر است. لوح محفوظ: لوح در لغت به معنای صفحه، صحیفه، از لاح یلوح به معنای ظاهر شدن. لاح البرق، برق نمایان شد. نام آلتی از آلات ساعات، تخته کشتی، تخته کتف، استخوان پهن یا چوب که در گذشته روی آن می نوشتند. محل قدر و تعیین اندازه و حدود وجودی اشیاء است. مرتبه الوهیت و حضرت علم و امکان و به اعتبار احاطه اش بر نفوس و ارواح که مؤثر در جمیع مراتبند، یعنی نفس کلی.

□ □ □

مالک متدبر: عقل کلی، یا روح کلی، یا قلب کل یا ملک الهام است.

محبت: از «حب» به معنی دوستی است. میل و جذب به هر چیزی است که لذتبخش و ملایم با ادراک یا سبب بقاء و کمال باشد.

در نزد صوفیه محبت، غلیان دل در اشتیاق لقاء محبوب است که موجب محو محب می شود. شبلی گوید: محبت همه وجود را محو گرداند و رنگ خود بخشد به شرط آنکه حالی مستقر گردد. ابتدای محبت موافقت است، دوم میل، سوم مؤانست، چهارم مودت، پنجم هوی، ششم خلت، هفتم محبت، هشتم شغف، نهم تیم (غم خواری)، دهم وله، در آخر عشق.<sup>۱</sup>  
حافظ:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود

زمانه طرح محبت در این زمان انداخت

محبت خالص: محبت؛ دوستی، مهرورزی. غلیان دل در شوق رسیدن به محبوب است که موجب محو محب می شود. مرتبه‌ای بالاتر از عشق. علی رودباری: محبت آن بود که خویش را جمله به محبوب خویش بخشی و تو را هیچ باز نماند.<sup>۲</sup>  
جنید: محبت امانت خداست.<sup>۳</sup>

حلاج: محبت صفتی سرمدی و عنایتی ازلی است که اگر این نبود نه درایت کتاب ممکن و نه هدایت ایمان دست می داد.

محو: پاک کردن نوشته و نقش آن، پاک کردن حروف و نقوش از لوح. زدودن، طمس، زایل و معدوم کردن. ازاله وجود هید و اثبات اشاره و تحقق آن بعد از محو یا کم و نابود و زایل و معدوم شدن اوصاف و عادات بشری است. محو صفات عادات و اثبات اوصاف قلوب و بازگشت به اصل خویش است.

در نزد صوفیه نفی صفحات بشری است و نیز اثبات اوصاف قلوب را محو گویند. محو آن است که خداوند انسان را از رؤیت نفس خود مبرا کند به نحوی که اثری از اعمال و آرزوهای نفسانی باقی نماند.

۱. مجمع السلوک، ص ۲۷۴.

۲. تذکرة الاولیاء، عطار، ص ۷۹۳.

۳. همان، ص ۴۴۳.

عطار:

راه عشق او که اکسیر بلاست      محو در محو و فنا اندر فناست

مولوی:

دوزخ جای کافران، جنت جای مؤمنان

عشق برای عاشقان، محو سزای نفس ما<sup>۱</sup>

ای که محو راه گشته، از محو هم سفر کن

چشمی ز دل برآور، در عین دل نظر کن<sup>۲</sup>

من ز نور پیر واله، پیر در معشوق محو

او چو آینه یکی رو، من دو سر، چون شانه بی<sup>۳</sup>

مدبّرات: جمع مدبّره از دبّره، ماضی مشدّد. کار را اندیشید و سنجید، آن را تنظیم کرد

و سامان داد، حدیث را نقل کرد، به از میان برداشتن شخص یا چیزی حيله ساخت.

مذهب: از ریشه «ذهب» به معنی رفتن. اصولاً تمام واژه‌هایی چون مذهب، شریعت،

دین، صراط، مسلک و... به معنی راه‌اند.

مذهب در نزد صوفیه طریق سیر و سلوک را گویند.

حافظ:

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می

زاهدان معذور دارم که اینم مذهب است.

مولوی:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست

عاشقان را مذهب و ملت خداست<sup>۴</sup>

مراد: مراد در لغت به معنای اراده شده، خواسته، آرزو، حاجت و منظور و مقصود

است. امام، مقتدی و مرشد و در نزد صوفیه کسی است که قوت ولایت در او به مرتبه

تکمیل ناقصان رسیده باشد، مراحل سیر و سلوک را طی کرده و طریق ارشاد و تربیت به

۱. دیوان شمس، ج ۱، ب ۶۴۶.

۲. همان، ج ۲، ب ۲۱۴۳۱.

۳. همان، ج ۱، ب ۵۹۶۴۷.

۴. مثنوی.

نظر عیان بدیده، و به امداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی گذشته و به عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته و به مرتبه شیخی و مقتدائی رسیده باشد. پیری که سالک خود را بدو می سپرد تا او را رهبری کند.  
مولوی:

روش زاهد و عابد، همگی ترک مرادست

صنما، ترک چه گویم چو تویی جمله مرادم<sup>۱</sup>

گر تو مرید و طالبی هست مراد مطلب او

ور تو ادیم طائفی، هست سهیل در یمن<sup>۲</sup>

مرقاة عارف: مرقاة؛ نردبان، پلکان. مرقاة عارف؛ نردبان عارف برای عروج به سوی خداوند است.

مرقاة عزرائیل: پلکان یا نردبان عزرائیل.

مرید: به معنی اراده کننده، خواهنده، و همیشه محب خیر و صلاح از صفات ثبوتی خدای تعالی. پیر و پیری شود و از آداب طریقت بیاموزد. کسی که پیر و مراد و مرشد باشد، در نزد صرفیه کسی است که از اراده خود مجرد شده و از ماسوی الله بریده باشد. مرید صادق کسی است که مستمر و مداوم رو به سوی خدا دارد. دل به مرشد و مراد سپارد و از سر ارادت و در همه احوال از شیخ مدد خواهد. اطاعت مرشد و پیر بر مرید فرض و واجب است.

مولوی:

مرید چیست بتازی مرید خواهنده

مرید از آن مرادست و صید از آن شکار<sup>۳</sup>

روزبهان بقلی: مرید آن است که در مقامات شروع کرده باشد به رؤیت احوال، و وصول حق از حق خواهد.<sup>۴</sup>

حافظ:

۱. دیوان شمس، ج ۴، ب ۱۸۶۱۴.

۲. همان، ب ۱۹۳۲۵.

۳. دیوان شمس، ج ۳، ب ۱۱۹۹۴.

۴. شرح شطحیات، ص ۵۶۴.

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن

شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت

سنائی:

سخت خامی باشد و تر دامنی در راه عشق

گر مریدی با مراد خود شود زور آزمای

مزارع قلب

مستهلک: کسی که در ذات احدیت فانی شده. به گونه‌ای که نشانی از او باقی نمانده است.

مستی: حیرتی است که در اثر مشاهده جمال دوست بر سالک صاحب شهود دست دهد. حیرت و ولهی است که هنگام مشاهده به سالک دست دهد. — سُکر.

مسخ: تبدیل صورت به صورتی دیگر است. برگرداندن، دگرگون ساختن. تبدیل انسانی به صورت حیوانی است. دگرگون کردن قلب هاست برای رانندگان درگاه و کسانی که نظر به سوی خوشی‌ها دارند.

مشارق: تجلیات ذات پیش از فنا تام در عین احدیت جمع است.

حلاج: مشارق تجلی که ابراج ملکوت غیب در دل است.

مشاهده: حق را با بصیرت و دل آگاهی و بدون هیچ گونه شبهه‌ای دیدن، گویی که با چشم او را می‌بیند؛ رویت حق در اشیاء که به حسب ظهور او در هر چیزی ممکن باشد. دیدن اشیا با دلایل توحید است.

حلاج: مشاهده سالک را مشغول کند و حجاب وی را دریابند و باید دانست که نشان فهم، خشوع و خضوع است.

مشیت ازلی: تجلی ذات و عنایت سابق بر ایجاد معدوم یا اعدام موجود است. اراده، خواست، اراده خداوند.

معراج: از عَرَج به معنای از یک سو به سوی دیگر رفتن، نردبان، بالا رفتن از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر تصعید وجودی انسان از زمین به سوی خداوند است. تا قاب قوسین رفتن است. سیر معنوی عارف به سوی حق و عبور از عین الیقین و به حق الیقین رسیدن است. معرفت: شناختن و شناسایی، علم و دانش. و آن ادراک پس از جهل را گویند. در نزد

صرفیه اصل معرفت شناخت خداوند است و آن شش وجه دارد: معرفت وحدانیت، معرفت تعظیم، معرفت صفت، معرفت قدرت، معرفت ازل و معرفت اسرار، جامی:

فرح آن کس که وار خود شناخت      کار خود را به وار خود پرداخت

سنائی:

به خودش کس شناخت نتوانست      ذات او هم بدو توان دانست  
معرف اصلی: معرفتی است که در آن هیچ شکمی و شبهه‌ای در پیش سالک حق جو نگذارد و آن ام‌المعارف و حقیقت حق باشد.

حلاج: معرفت؛ دیدن اشیاء و هلاک همه در معناست.

حلاج: معرفت اصلی الهام و اشارت حق است که اصل صفات است.

معشوق: دلبر، دوست داشته، دلدار، جانان، محبوب، غایت دل، دوست. نزد عرفا مراد از معشوق خداوند است.

مقام: اقامت و آرام شدن در جایی، ایستادن، منزلت و مرتبه است. اقامت آدمی در عبادت در آغاز سلوک به درجه‌ای که به آن توسل جسته است و شرط سالک آن است تا از مقامی به مقامی دیگر سیر کند تا از نود و نه مرتبه تلوین بگذرد و به صدمین مرتبه که مرتبه تمکین است برسد. مقام یا مقامات در برابر حال یا احوال است.

مقامات

مقام ادب

مقام اربعین

مقام جمع

مقام رهب: مقام ترس پنهان به دلیل آگاهی قبلی است.

مقام روح: ← روح.

مقام طرب: ← طرب.

مقام طلب: ← مقام.

مقام عجب: ← مقام.

مقام عزیز: ← مقام.



مقام عظم: ← مقام.

مقام نصب: ← مقام.

ملامت: از لوم به معنای سرزنش. ملامتی شخصی را گویند که کتم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکند و هیچ شرّ و بدی را نبوشد.

ملک الهام: ← الهام

ملک شاخص

ملک قضا و قدر

ملک قلب

ملک لطیف عقل: عقل یا روح، یا آن ملک که خزانه باران در دست اوست که نامش میکائیل است.

ملک کبیر: ← ملک.

ملکوت

میثاق: یعنی پیمان. عهد الهی، عهد ازل. پیمانی که در ازل بین خدا و انسان بسته شده است. اشاره به آیه: «وَ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»<sup>۱</sup>  
حافظ:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد

دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

گفتی ز سرّ عهد ازل نکته‌ای بگوی

آنکه بگویمت که دو پیمان در کشم

میثاق ارواح: ← میثاق.

میثاق عقاید: ← میثاق.

□ □ □

ناسوت: ← لاهوت

نشر نشور: آن صورت‌ها که در دهان اسرافیل است، صورت جود حق.

نفس: ذات، جان، جسد، خود، حقیقت آدمی، خویشتن، عین یک چیز، درون ذات، وجدان جمعی و خودآگاهی اجتماعی.

نفس اماره: نفسی که پیش از حد به بدی امر کند.

نفس جاهله: ← نفس.

نفس خاصه: ← نفس.

نفس راضیه: نفسی که به هر چه خدا دهد، خوشنود گردد.

نفس شاکره: ← نفس.

نفس عارف: ← نفس.

نفس عارفه: ← نفس.

نفس عاقله: ← نفس.

نفس مرحومه: ← نفس.

نفس مطمئنه: تارک هوای نفسانی و لذات فانی دنیوی است.

نفس واحده: اشاره به حدیث نبوی: مؤمنان همچون یک تن اند.

نقطه: نهایت خط را گویند. وحدت حقیقی و مدار تمام کثرتها و تعینات است. خال یا

دهان معشوق است. و نیز مقصود از نقطه: ام‌الکتاب، ظل نور، آدم کبیر، مداد، قلم، تون،

عقل، روح، عشق، عنصر اعظم، سرّ هویت مطلقه و تجلی ذاتی است.

نقطه‌الازلیه: ← نقطه.

نور: صوفیان وجود را نور و ظلمت را عدم گویند، و آن عبارت از وجود حق، به اعتبار

ظهور او در نفس خودش و اظهارش برای غیر در علم و عین است. عراقی به استناد به

آیه «اللّه نور السماوات و الارض»<sup>۱</sup> می‌گوید:

هست او نور آسمان و زمین      پرتو نور اوست روح امین

روزبهار بقلی: نور اشراق جمال حق در دل‌های مقربان است.<sup>۲</sup>

مغربی:

۱. سوره ۲۴، آیه ۳۵.

۲. شرح شطحیات، ص ۱۸۲.

من فرضم و تو سنتی من نورم و تو ظلمتی

خود ظلمتی را کی رسد یا نور کردن همسری

مولوی:

به عاشق ده تو هر جا شمع مرده است

که او را صد هزار انوار باشد

نور ازلی: نور ضد ظلمت. به معنای روشنائی. نامی از نامهای الهی است. وجود حق

به اعتبار ظهور او در ذات خود و اظهار خویش برای غیر در علم و عین.

نور سمع و بصیر: ← نور.

نور فرید: حلاج! نور مصطفی یا روح، یا روح او، یا نور سدرۃالمنتهی، یا نور کرسی یا

نور عرش، یا نور غیب قرآن است.



واجد: یابنده، باقی، صاحب وجد. در نزد صوفیه کسی است که به کلی از خودی

خود خالی شده و چیزی نماند تا طالب کمالی برای او باشد و چون خدا را یافته باشد از

کل ماسوی چشم پوشد. و نیز گویند واجد کسی است که به وجد و حال دست یافته

است.

حلاج: واجد! شاهد به نفس عدد و اثبات از ایجاد واجد و پیش از ظهور اسم ابد در عالم

است.

وجد: ادراک قلب است نور ازلیت و صفای مشاهده و لذت خطاب را گویند. حالتی

همراه با شور و شغف هنگام مشاهده و تجلی.

وجد چیزی است که از سوی خداوند بر دل و باطن سالک رسد. خواجه عبدالله گوید:

وجد پس از عالم وصال و فراق است. وجد علم بیداری مشتاقان است. حدیقه دل

دوستان است. وجد سبب جان باختن است و بهانه خان و مان برانداختن است.<sup>۱</sup>

ذوالنون مصری گوید: وجد سرّی است در دل، و سماع واردی است خدایی که دل‌ها را

بدان برانگیزد و بر طلب او حریص کند.<sup>۲</sup>

۱. رسائل، ص ۱۲۲.

۲. تذکرة الاولیاء.

وجود: وضع یا کیفیت قرار داشتن چیزی در جایی، مجموع چیزهای موجود؛ هستی.  
در نزد صوفیه یافتن حق پس از محو اوصاف بشری است.  
مولوی:

همه خوف از وجود آید برو کم لرز و کم می‌زن

همه ترس از شکست آید شکسته شو بین مأمَن<sup>۱</sup>

در غیب هست عودی کاین عشق اوست دودی

یک هست نیست رنگی کز اوست هر وجودی<sup>۲</sup>

وعد: نوید دادن به کسی در خیر و شر، نوید دهی، وعده خوش، مژده، درست  
پیمانی.

وعید: وعده بد، تهدید. وعید در کفار و منافقان است و وعد در مؤمنان نیکوکار.

وقت: میان گذشته و آینده، در زمان مراقبه، حال. و حقیقتش آنچه پیدا شود در دل از

لطایف غیب. جُنید گفت: «الوقت عزیزٌ إذافات لم یدرک» (← ساعت)

حلاج: وقت مرد صدف دریای سینه مرد است. فردا این صدفها در صید قیامت بر زمین  
زنند.



یاقوت: از گونه‌های سرخ رنگ کروندوم که در جواهرسازی به عنوان سنگ قیمتی

کاربرد دارد. کنایه از حکمت، معرفت الهی و کلام اهل دل که چون یاقوت در دل سالکین

می‌درخشد و قیمتی است و گرانبها. در نزد صوفیه، نفس کل است که کلیت آن به ظلمت

تعلق به جسم ممزوج است.

حلاج: نور شمس یا تجلی موسی، یا خیام نور غیب، یا جوهری که به دست ملک روز

است.

یاقوت احمر: نفس کلیه به دلیل اختلاط نوریت آن با ظلمتی که به جسم تعلق دارد.

کنایه از مقام معرفت و حجاب ذات است.

حلاج: قرصه شمس یا مشتری، یا قلب، شفه آدم، یا زبان موسی، یا آتش ابراهیم، یا

خاتم سلیمان، یا سکیته تابوت، یا حجر اسود است.

۱. دیوان شمس، ج ۴، ب ۱۹۲۷۲.

۲. همان، ج ۶، ب ۳۱۳۲۲.

یقین: یعنی سکون و استقرار و اطمینان است چنانچه گویند:  
 یَقْنُ الْمَاءُ فِي الْحَوْضِ، چون در حوض ساکن شود و استقرار یابد. یقین در نزد صوفیه  
 عبارت است از ظهور نور حقیقت در حالت کشف استار بشریت به شهادت وجد و ذوق  
 نه به دلالت عقل و نقل.

ذوالنون مصری گوید: هر چه دیدگان بیند به دانش منسوب است. و هر چه دلها داند به  
 یقین منسوب است.

شیخ محمود شبستری:

چو صارف با یقین خویش پیوست      رسیده گشت مغز و پوست بشکست<sup>۱</sup>  
 عراقی:

عارفان چونکه ز انوار یقین سر مه کشند      دوست را هر نفس اندر همه اشیا بینند  
 مولوی:

گر باغ یقین خواهی، پس رخت منه بر ظن

ظن از چه بود عالی، باشد چو یقین یا نی<sup>۲</sup>

یمین: سمت راست و مظهر سطوح و تابش انوار ازل در دل سالک

حلاج: کعبه است، یا یمین عرش، یا یمین حق که صفت قدرت و علم خاص است.

یمین حق

یمین عرش

یمین کعبه

۱. گلشن راز.

۲. دیوان شمس، ج ۵، ب ۲۷۶۲۴.

## کتابنامه

- احادیث مشنوی، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
- احیاء علوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد غزالی، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش خدیوچم، تهران، علمی و فرهنگی.
- احیاء علوم الدین، محمد بن غزالی، مصر ۱۳۱۲.
- اخبار حلاج، لویی ماسینیون و پ - کراوس، ترجمه حمید طیبیان، تهران، اطلاعات، چاپ چهارم ۱۳۷۳.
- الاسفار الاربعه، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، تهران، ۱۲۸۲.
- الانساب، ابوسعید عبدالکریم بن ابی بکر تمیمی، لندن، ۱۹۱۲.
- البدء و التاريخ، ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی، پاریس، ۱۸۹۹.
- التعرف لمذهب اهل التصوف، ابوبکر محمد بن اسحاق کلابازی، مصر، ۱۹۳۳.
- الرسالة القدسیة، روبهان بقلی، پاریس ۱۳۵۶.
- الفرق بین الفرق، عبدالقادر بن طاهر بغدادی، مصر ۱۹۱۰.

الكشكول، محمد بن الحسين بن عبدالصمد الحارثي بهاء الدين العاملي، مصر ۱۳۰۵.  
الكواكب اللّثريه في تراجم السادة الصوفيه، عبدالرؤوف بن تاج العارفين بن علي مناوي،  
مصر، ۱۹۳۸.

اللمع في التصوف، ابي نصر سراج طوسي، مصر، ۱۹۶۰.

المعجم الصوفي، سعاد حكيم، بيروت، ۱۹۸۱.

اوراد الاحباب و قصص الآداب، ابوالمفاخر يحيى باخزري، به كوشش ايرج افشار، تهران،  
دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

اوصاف الاشراف، محمد بن الحسن نصيرالدين طوس، بی جا، ۱۸۰۹.

بداية حال الحلاج و نهايته، ابن باكويه، ابو عبدالله محمد بن حبيد الله بن باكوي شيرازي، به  
نقل از چهار متن، لويي ماسينيون، پاریس ۱۹۵۷.

بعض اشارات الحسين بن منصور الحلاج و كلامه و شعره، طاهر جزايري، قاهره، ۱۹۱۲.

بعض اشعار الحلاج، فاتح افندي، مكتبة فاتح افندي، ۱۲۶۰.

بهجة الاسرار، نورالدين ابوالحسن علي بن يوسف بن جرير اللخمي السطّونفي، مصر،  
۱۳۳۰.

تاريخ الاسلام، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مصر، بی تا.

تاريخ بغداد، ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر خطيب بغدادی، دمشق، ۱۹۴۵.

تبصرة العوام، ابن داعي، تهران، ۱۳۱۳.

تذكرة الاولياء، فريدالدين محمد عطار نيشابوري، نشر نيكلسون، بی تا.

تذكرة الاولياء، فريدالدين عطار نيشابوري (عطار)، تصحيح محمد استعلامي، تهران،  
زوار، چاپ دوم، ۱۳۵۵.

ترجمة رسالة قشيريه، ابوالقاسم عبدالكريم بن هوازن قشيری، تصحيح بديع الزمان  
فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگي، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

ترجمة قرآن، عبدالمحمد آيتي، به خط حبيب الله فضائلي، تهران، سروش، چاپ دوم،  
۱۳۶۸.

تصوف اسلامي و رابطه انسان با خدا، رينوالد انيكلسون، ترجمه محمدرضا شفيعي  
كدكني، تهران، توس، ۱۳۵۷.

- تعريفات جرجانی، ابراهیم الیاری، بیروت، ۱۹۸۱.
- تکلمه تاریخ طبری، محمد بن عبدالملک همدانی، بیروت، ۱۹۶۱.
- تمهیدات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن همدانی ملقب به عین القضاة، تصحیح عقیف غنّیران، تهران، منوچهری، ۱۳۴۱.
- تهذیب الاسرار، ابوسعید عبدالملک بن عثمان خرکوشی، برلین، بی تا.
- جامع الاصول فی الاولیاء، احمد ضیاء الدین بن مصطفی حنفی کموشخانی، مصر ۱۳۱۹.
- جامع الصلوات، یوسف بن اسماعیل نبهانی، بیروت، ۱۳۷۱.
- جواهر الاسرار و زواهر الانوار، کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی، لکنهو، ۱۳۱۲ ق به اهتمام محمد جواد شریعت، اصفهان، ۱۳۶۰.
- حقایق التفسیر، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین بن موسی سلمی، بی جا، بی تا.
- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابونعمین اصفهانی، احمد بن احمد، مصر، ۱۳۵۱.
- حیة الحیوان، کمال الدین محمد بن عیسی الشافعی، مصر، ۱۳۱۱.
- دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- رسالته الی ابی العلاء المعری، ابن القارح، بی جا، ۱۹۱۰.
- ریاض العارفين، رضا قلی هدایت، تهران، ۱۳۱۵.
- زبدة الحقائق، عین القضاة همدانی، پاریس، بی تا.
- سخن أنا الحق و عرفان حلاج، لویی ماسینیون، ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری، تهران، جامی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- سیرة شیخ ابن خفیف، ابوالحسن علی بن محمد دیلمی، استانبول، ۱۹۵۵.
- شرح التعریب، یحیی بن حبش سهروردی، بی جا، بی تا.
- شرح التعرف لمذهب التصوف، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- شرح المواقف، عقیف الدین سلیمان بن علی تلمسانی، نسخه خطی هند.
- شرح خطبة البيان، محمد بن محمود دهدافانی، بی جا، بی تا.



- شرح شطیحات، روزبهان یقلی، تصحیح هانری کربن، چاپ انجمن ایران و فرانسه، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
- شرح قصور الحکم، داود بن محمود قیصری، مصر، بی تا.
- شرح مثنوی، عبدالله افندی صاری، استانبول، ۱۲۸۸.
- شکوی الغریب، هین القضاة همدانی، نسخه خطی برلین، بی تا.
- صلة التاريخ طبری، عرب بن سعد القرطبی، لیدن، ۱۸۹۷.
- طبقات الحنابلة، ابن رجب، مصر، ۱۹۵۲.
- طبقات الصوفیه، ابواسماعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، توس، ۱۳۶۲.
- طبقات الصوفیه، ابواسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری هروی، افغانستان، ۱۹۶۱.
- طبقات الصوفیه، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین بن موسی سلمی، به تصحیح نورالدین شریه، مصر، ۱۹۵۳.
- طبقات کبری، عبدالوهاب شعرانی، چاپ اول، مصر، ۱۹۵۴.
- طواسین، حسین بن منصور حلاج، تحقیق و توضیح لویی ماسینیون، پاریس، ۱۹۱۳.
- عبدالله انصاری، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
- عجایب المخلوقات، زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، بی جا، بی تا.
- عوارف المعارف، شهاب الدین مهروردی ابو حفص عمر بن محمد، ترجمه ابو منصور بن عبدالمؤمن اصفهانی به کوشش قاسم انصاری، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- عیون التواریخ، ابن شاکر الکتبی، مکتبه کوتا، ۱۵۶۷.
- فاتح الایات فی شرح مثنوی، اسماعیل بن احمد انقروی، مصر، ۱۲۵۴.
- فتوحات مکیه، ابن عربی، محیی الدین محمد بن علی الطایبی اندلسی، مصر، ۱۳۲۹.
- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، جعفر سجادی، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- قوس زندگی حلاج، لویی ماسینیون، ترجمه دکتر روان فرهادی، تهران، منوچهری، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.

- کشف الاسرار و عدة الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، معروف به تفسیر خواجه  
عبدالله انصاری، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
- کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، تصحیح والنتین ژوکوفسکی،  
تهران، طهوری، ۱۳۵۸.
- کلام الحلاج فی الصنعة، علی بن ایدم جلدکی، بغداد، بی تا.
- لطائف الاشارات، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری، مصر، ۱۹۷۱.
- لطائف الحقائق، فضل الله وزیر رشید الدین همدانی، پاریس، بی تا.
- لطائف المنن، عبدالوهاب بن احمد بن علی شعرانی، مصر، ۱۳۲۱.
- مالک الابصار، ابن فضل الله العمری، آيا صوقيا و دارالکتب، ۱۹۲۹.
- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به تصحیح رینولدا. نیکلسون، تهران،  
امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۶۲.
- مجموعه الرسائل والمسائل، ابن تیمیہ، ابوالعباس تقی الدین احمد بن عبدالحلیم الحرّانی،  
مصر، ۱۳۴۱.
- مجموعه نصوص غیر منشورہ تعلق بتاریخ التصوف، لویی ماسینیون، پاریس، ۱۹۲۹.
- معاسن الاسلام والشرائع، صلاح بن مبارک البخاری، بی جا، بی تا.
- مختصر اخبار الخلفاء، ابن السامی، مصر، ۱۳۱۰.
- مذهب حلاج، روزہ آرنالذر، ترجمہ عبدالحسین میکده، تهران، جامی، چاپ دوم،  
۱۳۷۰.
- مرآة الجنان، ابو محمد عبدالله بن اسعد یافعی، حیدآباد، ۱۳۳۷.
- مرآة الزمان، سبط بن جوزی، حیدرآباد، ۱۹۵۰.
- مرصاد العباد، نجم الدین رازی، تهران، ۱۳۷۷.
- مسالك الابصار، ابن فضل الله العمری، آيا صوقيا و دارالکتب، ۱۹۲۹.
- مشرب الارواح، روزبهان بقلی، تصحیح نظیف محرم، استانبول، ۱۹۷۳.
- مصارع العشاق، ابو محمد جعفر بن احمد السراج، بیروت، ۱۹۷۵.
- مصایب حلاج، لویی ماسینیون، ترجمہ سید ضیاءالدین دہشیری، تهران، بنیاد علوم  
اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، تصحیح جلال همایی، تهران،

۱۳۲۵.

ملفوظات، علاءالدین سمنانی، نسخه بودلیان، بی تا.

مناظرالالهیه، عبدالکریم جیلی، بی جا، بی تا.

مناقب العارفين، احمد افلاکی، استانبول، ۱۹۵۹.

مونس العشاق، یحیی بن حبشی سهروردی، دهلی، ۱۹۳۳.

منتهی المدارک، ابو عبدالله بن احمد بن احمد بن سعید الدین فرغانی، مصر، ۱۲۹۳.

نسخة الوجود، ابن عقيله، مصر، ۱۳۰۹.

نفعات الانس، نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی، به کوشش مهدی توحیدی پور،

تهران، ۱۳۲۷.

نفعات الانس، عبدالرحمن بن احمد جامی، کلکته، ۱۸۵۸.

نقدالتصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمن بن احمد جامی، پاریس، ۱۰۹۱.

وفیات الاحیاء، ابن خلکان، ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم، مصر، ۱۹۴۸.

هتک الاسرار، عبدالقنی نابلسی، دارالکتب مصر، بی تا.

## نمایه

ابن خفیف، ۳۱۰، ۴۶۰، ۴۷۷	آدم ۲۸، ۳۷، ۹۱، ۹۵، ۱۰۶
ابن داعی ۴۹۴	۱۵۴، ۱۹۳، ۲۵۸
ابوالحسن علی بن محمد دیلمی ۳۱۰، ۴۹۵	آلوسی ۲۸۵
ابن دباغ، عبدالرحمن ۲۳۹، ۲۶۰، ۳۱۳، ۳۳۶	ابن باکویه، ابو عبدالله (باکوی شیرازی) ۴۹۴، ۲۴۱
ابن رجب ۴۹۶	ابن تیمیه، ابوالعباس تقی الدین ۳۰۷، ۴۹۷، ۳۳۶
ابن ساعی ۲۸۹	ابن خلکان، ابوالعباس احمد ۲۳۵، ۴۹۸، ۳۶۵
ابن سرج ۱۵	
ابن شاکر ۴۹۶	

الجلدکی ۲۶۹، ۴۹۷	ابن عجیبه ۲۴۹
الیاس ۱۰۴	ابن عربی، محیی‌الدین ۲۴۹، ۲۵۲،
ایوب ۳۹، ۹۶، ۱۴۴	۴۵۷، ۴۶۰، ۴۳۴، ۴۵۲، ۴۹۶
بستانی ۳۳۹، ۲۴۳، ۲۵۲، ۳۱۶	ابن عریف ۳۵۸
بصره ۱۳، ۱۵	ابن عطاء ابوالعباس ۱۲۲
بقلی، روزبهان ۱۰، ۱۸، ۳۷، ۲۴۱،	ابن عطاء الله ۲۷۸
۴۵۱، ۴۴۳، ۳۰۷، ۲۵۸	ابن عقيله ۴۹۸، ۳۲۱
بيت المقدس ۸۸، ۹۳، ۹۷	ابن فاتک ۱۹۳، ۲۰۴، ۳۴۴
بيضاء ۱۳	ابن فرات ۱۶
پاول کراوس ۲۵۷، ۴۹۳	ابن فضل الله العمری ۲۷۲، ۴۹۷
تستر ۱۴-۱۳	ابن القارح ۴۹۵
تميم ۱۳	ابن قيم جوزی، عبدالله بن محمد ۲۳۵،
جامی، عبدالرحمن ۳۳۲، ۳۵۱، ۴۳۴	۲۳۸، ۲۴۱، ۲۸۹، ۳۶۳
جزایری، طاهر ۲۸۵، ۴۹۴	ابن کثیر ۲۴۱، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۴۴
جلدکی، علی بن ایدم ۲۶۹، ۴۹۷	ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن یعقوب
جنید، ابوالقاسم ۱۳، ۴۴۸، ۴۹۱	اسحاق ۹، ۱۸
جنیزه ۲۷۷، ۲۹۸، ۳۱۸	ابن نوبخت ۱۴
جیلی، عبدالکریم ۴۹۸	ابو عمر حمادی ۱۷
چین ۱۴	ابو نعیم اصفهانی، احمد بن احمد
حسین بن حمدان ۱۶، ۳۳۳	۱۹۵
	احمد تیمور پاشا ۲۲۹
	اسماعیل بن محمد مستملی بخاری
	۴۹۵

- حلوانی، ابواسحق ابراهیم ۲۱۳، ۲۰۵  
 خراسان ۱۴  
 خرکوشی، ابوسعید عبدالملک ۲۴۳،  
 ۴۹۵، ۲۴۸  
 خضر ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۰، ۱۹۹  
 خطیب بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر  
 ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۶۳، ۴۹۴  
 خوانساری ۳۴۶، ۳۶۴  
 دمیری، کمال‌الدین محمد ۲۴۹، ۳۵۵  
 دهشیری، ضیاء‌الدین ۴۹۵، ۴۹۷  
 رازی، نجم‌الدین ۲۵۲، ۳۴۶  
 روشن، محمد ۴۹۵  
 رینوالد.ا. نیکلسن ۴۹۴  
 زکی مبارک ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۱۵  
 سبکی، تاج‌الدین ۳۱۲، ۳۵۶  
 سراج، ابونصر ۳۰۷، ۳۳۲، ۳۵۴  
 سلمی، عبدالرحمن ۱۰، ۱۱۸، ۲۱، ۲۴۷،  
 ۲۷۲، ۲۸۹، ۳۳۴  
 سمنانی، علاء‌الدوله ۲۵۲، ۴۹۸  
 سمنون، محب ۳۶۳، ۳۶۷  
 سهروردی، ابوحفص عمر بن محمد  
 ۲۵۲، ۳۵۹، ۴۹۶  
 سهل گستری ۱۳  
 شبلی ۱۵، ۲۳، ۱۸۴، ۴۶۰، ۴۸۳  
 شطرنوفی، نورالدین ابوالحسن علی بن  
 یوسف ۲۵۵، ۲۷۲، ۳۶۴، ۴۹۴  
 شعرانی، عبدالوهاب ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۷۲،  
 ۴۹۶  
 شوش ۱۶  
 شوشتر ۱۳  
 شیخی، ابوطریف ۱۱، ۲۳۰، ۲۴۳  
 صاری، عبدالله ۳۰۴، ۳۴۹  
 صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد  
 بن ابراهیم ۳۴۶، ۴۹۳  
 طائف ۱۶۵  
 طالقان ۱۴  
 طور ۱۳، ۵۰، ۶۱، ۹۳، ۱۹۶، ۳۴۲،  
 ۳۸۶

کعبه ۱۴، ۱۸، ۱۵، ۸۸، ۹۷، ۱۹۴	عاملی، بهاء‌الدین ۴۹۴
کلاباذی، ابوبکر محمد بن اسحاق ۲۷۲،	عبدالله بن مکرم ۱۸
۳۳۸	عزرائیل ۸۴، ۹۴، ۴۸۵
لوئی ماسینیون ۹، ۱۱، ۲۱، ۲۲۹، ۲۹۴،	عطار، فریدالدین محمد ۴۵۳، ۴۵۷،
۴۹۷	۴۸۴، ۴۶۱
محمد (ص) ۹۵، ۱۰۸، ۱۳۲	علی بن عیسی ۱۶
محمد بن خفیف شیرازی ۳۱۰، ۴۶۰	عمرو مکی ۱۳
محمد بن داوود ۱۵	عیسی ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۱۰۰، ۱۸۸، ۴۵۳
مخمس ۱۳	عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله
مزنوی ۱۲۰	بن محمد ۲۵۷، ۳۴۶، ۴۹۵
معصومی، علی ۳۵۶	غزالی، امام محمد ۲۳، ۲۴۷، ۴۹۳
مقدسی، عزالدین عبدالعزیز بن	فرعون ۶۲، ۸۸، ۲۰۷
عبدالسلام ۲۵۲	فرکاوی، محمود ۲۳۲
مکی، حریفیش ۳۴۹	فروینی ۲۳۹، ۲۵۲
موسی (ع) ۱۳، ۲۹، ۶۱، ۸۵، ۱۴۲،	قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن
۱۸۱، ۴۱۸، ۴۴۳	۲۴۷، ۲۸۵، ۳۵۸، ۴۴۵
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی ۲۶،	قیصری، داوود ۲۴۱، ۳۴۶، ۳۵۸، ۴۹۶
۳۷، ۴۳۲، ۴۳۵	کاشانی، عزیزالدین محمود ۳۳۲، ۳۴۵،
	۴۹۸

هروی انصاری، خواجه عبدالله ۲۷۲، ۴۹۶، ۳۰۷	میکائیل ۸۹، ۱۰۱، ۴۸۸
هلموت، ریتر ۲۳۹	نابلسی ۴۹۸، ۲۵۳
همدانی، محمد بن عبدالملک ۲۲۹، ۴۹۵، ۲۲۷	ناکوری ۳۲۱
یافعی ابومحمد عبدالله بن اسعد ۲۴۳، ۴۹۷، ۳۴۴، ۳۳۲، ۲۸۳	نوح (ع) ۱۳۲، ۸۸
یحیی (ع) ۱۴۱، ۹۹	نیشابور ۱۸
یعقوب (ع) ۸۶	وطواط ۳۶۳
	هجوری ۳۶۶، ۳۴۵، ۲۸۸، ۲۴۹
	هدایت، رضاقلی ۴۹۵، ۳۴۶، ۲۵۷





◇ منتشر شده است ◇

● شادی‌های کوچک یک خانه

کولت ویویه

ترجمه طاهره علوی

● نگاهی به آثار اقبال لاهوری

ابراهیم پوروالی

● درباره سلامت روانی

چه می‌دانید

ترجمه دکتر مرتضی خواجوی

● بودن دشوار آدمی

علی طهماسبی

● ابن بادیس و الجزایر

ترجمه حسن یوسفی اشکوری

● کره جنوبی به کجا می‌رود؟

هاک وون سونو

ترجمه غلامرضا استوار

● علیه باتک جهانی

و صندوق بین‌المللی پول

بال روگن اشتین

ترجمه دکتر کاظم رشاد

● شریعتی و تقد سنت

حسن یوسفی اشکوری

◇ منتشر می‌شود ◇

● و خدا زن را کامل آفرید

دکتر ایرج معانی

● تراژدی حلاج در متون کهن

قاسم میرآخوری

● فریاد ناشنیده برای معنی

ویکتور فرانکل

● انسان و دغدغه‌های فرجامین

علی طهماسبی

● چهار متن از زندگی حلاج

تدوین و ترجمه قاسم میرآخوری

● شریعتی در نگاه مطبوعات (جلد ۲)

قاسم میرآخوری - حیدر شجاعی



شابک: ۵-۰-۹۱۴۰۹-۹۶۴

ISBN: 964-91409-0-5

